

قرآن، منطق، انسان و اکتشاف نفس الامر جهان

هادی ملک زاده*

تاریخ تأیید: اسفند ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: فروردین ۱۳۹۶

سید محمد مهدی میر باقری**

چکیده

واقعیت نهایی و حقیقت غایی چیست؟ از دیدگاه قرآن عظیم چگونه و با چه ابزاری می‌توان به نفوذ در نفس الامر جهان توفیق یافت؟ آیا با یک منطق ساده و تک بعدی مثل ذهن استدلالی می‌توان به معرفت مطلوب مذهب در باب جهان پیچیده و انسان پیچیده تر دست یافت؟ هر متدی برای هر علمی جهت کشف واقعیت مناسب ندارد. قیاس برهانی در علوم طبیعی بی‌ثمر است؛ چنان‌که استقرای علمی در ریاضیات و فلسفه بی‌اثر است. چه عاملی گذر از دنیای قدیم به دوران جدید را مهیا کرد؟ بی‌شک منطق مناسب که فرانسویس بیکن و دیگران بدان همت گماردند. قرآن حکیم هم برای شناخت غایت خلقت آدم و عالم منطقی پیشنهاد می‌کند و علاوه بر عواملی دانشی چونان لب و تعقل، تدبیر، تفکر، تفقه، توسم، علم و یقین از عوامل گرایشی، کنشی و منشی مثل تذکر، تقوا، اسلام، ایمان، انابه، احسان، اراده، سؤال، عبودیت، تبعیت، صبر، شکر، سمع، اعتصام، هدایت و ولایت نام می‌برد و تأکید می‌کند که برای فهم اصل واقعیت یا لایه‌هایی از آن اسبابی سخت اثرگذار هستند. در یک کلام قرآن منطق حق عینی را به جای منطق صدق ذهنی پیشنهاد می‌کند. منطق صدق بخشی کوچک از منطق حق بوده و در صورت فقدان برخی عوامل عقیم می‌ماند. اشاره به منطق گسترده اسلام برای فهم مطلوب واقعیت از منظر دین، فلسفه تمایز و تولد این نوشتار به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: قرآن، منطق، واقعیت، معرفت.

* دانشجوی دکتری دانشگاه معارف قم. hmsk1356@gmail.com

** رئیس فرهنگستان علوم اسلامی قم. info@mirbaqeri.ir

طرح مسئله و ایضاح موضع منطقی قرآن

علوم مختلف بشری برای کشف واقعیت از منطق و متدولوژی بهره می‌برند. هر متدی برای هر معرفتی مناسب نیست. قیاس برهانی صرف در عرفان عقیم و ابتر و در علوم طبیعی بی‌ثمر و استقرای علمی در ریاضیات بی‌اثر است. در مسائل فلسفی نمی‌توان از آمارگیری بهره برد. چه عاملی گذر از قرون وسطی به دوران جدید را مهیا کرد؟ چرا بشریت قرن‌ها از اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی محروم ماند؟ حکمت آن این بود که منطق قیاسی ارسطویی روش علمی اصلی کشف واقعیت عینی در همه علوم محسوب می‌شد. در قرن شانزدهم فرانسویس بیکن با نگاشتن ارغنون جدید بر سر بشریت فریاد برآورد که این ره که شما می‌روید به ترکستان است. بیکن در ارغنون جدید علم و حکمت قدیم را نقادی کرده، خطا و بی‌حاصلی آن را باز می‌نماید (فروغی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶). او گفت: علم باید برای کسب تسلط بر طبیعت باشد؛ یعنی انسان با تجربه و مطالعه در امور طبیعت عینی از «قوانین آن آگاه می‌شود و با پیروی از قوانین بر طبیعت چیره می‌گردد». به اختراعات نائل می‌شود و زندگی خویش را بهبود می‌بخشد. دانشمندان پیشین روش درستی نداشته و از علم نتیجه‌قابلی نگرفته‌اند. هر نتیجه‌ای هم به دست آمده، بر سبیل اتفاق بوده است به دو علت: یکی اینکه از شیوه علمی آنها نتایج عملی حاصل نمی‌شده است. دوم اینکه برای «رسیدن به معلومات از راهی نمی‌رفتند که به مقصود برسند؛ چه منطق که آن را وسیله کسب علم قرار داده بودند، درحقیقت وسیله نیست. مجهولات به قیاس برهانی که جزو اصلی منطق است، مکشوف نمی‌شود. فایده منطق الزام و اسکات خصم در مباحثه» است و راسخ‌کردن خطاهایی است که به ذهن وارد شده است؛ زیرا کشف حقیقت تنها به اندیشه و قیاس و استخراج جزئیات از کلیات میسر نیست»، بلکه باید در جزئیات مطالعه کرد و از آنها کلیات را استخراج کرد. مادام که با استقرا پی به حقایق امور برده نشده «استدلال و تعقل بی‌ماخذ و بی‌بنیاد و مبتنی بر موهومات است» و علمی که از آن نتیجه می‌شود، تحقیق واقعیات نیست، بلکه مجعولات ذهن خود ماست و با احوال حقیقی طبیعت

مناسبتی ندارد (همان، ص ۱۰۳).

باید روش‌های پژوهش را بشناسیم تا بتوانیم نتایج را درست ارزیابی کرده، از واقعیت امر آگاه شویم. تردیدی در سودمندی آگاهی از روش‌های پژوهشی و توانایی ارزیابی گزارش‌های پژوهشی برای فرد و جامعه وجود ندارد (کازی، ۱۳۸۹، ص ۲۶).

بعد از بیکن متفکران دیگری - مثل لایبنیتس، فرگه، راسل، وایتهد، تارسکی و... در توسعه منطق و متدولوژی‌های گوناگون کوشش‌های فراوانی کردند و شعب مختلف منطق مانند منطق موجهات، منطق زمان، منطق شهودی و شناخت، منطق کوانتومی، منطق چند ارزشی و تشکیکی و... را اکتشاف کردند. چنان منطق را تکامل بخشیدند که تأثیر و کاربرد آن در علوم ریاضی، فلسفه، روش‌شناسی، زبان‌شناسی، علوم رایانه‌ای و هوش مصنوعی قابل انکار نیست (نبوی، ۱۳۸۴، ص ۴). البته قبل از فرانسس بیکن هم کسانی مثل راجر بیکن یا حتی ارسطو و اسکندرانی‌ها بر تغییر روش تأکید داشته‌اند، لکن توفیق تأثیر عظیم اجتماعی و تاریخی مرهون بیکن است. بعد از او هم جان لاک و ولتر عمیق‌ترین تأثیرات را در انقلاب علمی بر جای گذاشتند. اما ژان ژاک روسومی‌گوید شاید بزرگ‌ترین فیلسوفان فرانسس بیکن باشد (هلزی هال، ۱۳۶۹، ص ۲۲۴-۲۳۲).

در فلسفه اسلامی هم فیلسوفان مشائی، مشرب عقلی محض داشتند؛ اما فیلسوفان اشراقی مشرب شهود قلبی را شرط هدایت درست عقل دانستند. فلاسفه متعالیه مشرب مددگرفتن از منابع وحیانی را هم شرط کرده‌اند (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۲-۷۰). «اما نکته مهم این است که منطق، مشرب و روش آنها برای کشف واقعیت ترمیم و بلکه تعویض شده است». اول عقل تنها بود بعد «عقل مهذب بعد عقل مهذب و متدین».

اما قرآن از اول با تأکید اساسی بر تعقل به شمارش عوامل مؤثر بر معرفت پرداخته است. روش قرآن با دیگران تمایز اساسی دارد و مانند هیچ کدام نیست. هرچند کمالات آن روش‌ها را دارد؛ زیرا قرآن هم به تفصیل عوامل دخیل در منطق مؤثر را برشمرده است، هم اینکه عنصری به نام ولایت را شرط دانسته است؛ به گونه‌ای که هر کس این ولایت را ندارد، هیچ نوری ندارد (نور: ۴۰ / کهف: ۱۷ / نسا: ۸۸ / روم: ۲۹). در روایات این نور همان نور ائمه علیهم‌السلام است. اکتساب معرفت مرهون ولایت معصوم است (کلینی، ۱۴۰۷،

ج ۱، ص ۱۹۵). اسناد اسلامی شهادت می‌دهند که علم و هدایت حقیقی صرفاً در قرآن و عترت است و هر حکمی غیر از حکم خدا حکم جاهلیت است* (مائده: ۵۰/ کلینی، ۱۴۰۷، ص ۷، ص ۴۰۷/ قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱/ ص ۶).

علم، فلسفه، عرفان و کلام اگر بدون نور ثقلین حرکت کنند، به شاهراه حقیقت پی نمی‌برند؛ هرچند تفکر همه فلاسفه تاریخ و عبادت هفتاد پیغمبر را داشته باشند (مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۱۵/ بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴/ ص ۱۲۲)؛ زیرا به مرگ جاهلیت خواهند مرد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۷۱). بنابراین این علوم در عرض دین معنای محصلی ندارند و راهی برای کشف حقیقت غایی نیستند و جز مصداق «ظلمات بعضها فوق بعض»** نخواهند بود؛ لذا منطق قرآن منحصر به فرد و بدیل‌ناپذیر بوده و فراسوی همه منطقی‌هاست.

هم در علم متمدن غربی و هم در عرفان و فلسفه اسلامی سیر تکاملی جهشی علم، فلسفه و عرفان زمانی آغاز شده است که رویکرد روش‌شناختی عوض شده است. در علم تجربی غرب به ویژه فرانسویس بیکن به این امر همت گماشته است و در شرق هم شیخ اشراق و ملاصدرا با تغییر روش به فلسفه و عرفان هر دو و بلکه به کلام و دین‌شناسی رشد و رونقی دیگر بخشیده‌اند؛ چراکه به ساحت اندیشه صرف اکتفا نکرده‌اند و به نوعی به جنبه‌های عینی و عملی روی آورده‌اند. در فلسفه علوم طبیعی نیز شرط آزمون‌پذیری عینی را از شروط تبیین علمی شمرده‌اند (همپل، ۱۳۶۹، ص ۵۹).

قرآن هم برای خود منطقی خاص دارد که بیشتر عینی است تا ذهنی. توضیح آن به اختصار رسالت این نوشتار است.

* امیرالمؤمنین علیه السلام: «من ابتغی العلم من غیر القرآن أضله الله». امام صادق علیه السلام: «الحکم حکمان حکم الله و حکم الجاهلیه، فمن أخطأ حکم الله حکم الجاهلیه».

** «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أُخْرِجَ يَدُّ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (نور: ۴۰).

منطق اکتشاف مبدأ متعالی و عمق عالم از منظر قرآنی

برای فهم مبدأ متعالی چه باید کرد؟ بی شک خدا بیشتر از بیکن و غیر بیکن می‌داند. «آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند و برای مردمی که یقین می‌ورزند، حکم چه کسی از خدا بهتر است: أَ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده: ۵۰/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۲۵). خدا برای درک مغز واقعیت و مقصد والای مذهب منطقی پیشنهاد می‌کند که منطق‌های متعارف در بهترین حالت جزئی ناچیز از آن محسوب می‌شوند و یا اینکه به علت عروض موانع عقیم می‌مانند. برای اینکه واقعیت مطلوب مذهب را بفهمیم، باید بدانیم که در انسان‌شناسی اسلام، انسان ابعاد گوناگونی دارد و هر بعدی عمل متناسبی را می‌طلبد که باید بر اساس قوانین واقعیت صورت پذیرد تا انسان را با عینیت پیوند بزند و با عالم هماهنگ کند و به «معرفت» روییده بر وجود متناسب ختم شود. باید حق شد تا حق را فهمید.* تحصیل سنخیت هستی‌شناختی شرط اساسی تحقق بعد معرفت‌شناختی در انسان است. عینیت باطل ذهنیت کاذب** و زبان عاطل تحویل می‌دهد.***

۱۶۷

تفسیر

قرآن، منطق، انسان و اکتشاف نفس‌الامر جهان

هویت ناهماهنگ با واقعیت گرفتار توهم می‌شود و مبدأ متعالی را درک نکرده، به یاوه‌گویی می‌افتد. هرچند باریک‌اندیش‌ترین منطق‌دان و متفکر متعارف باشد.*** عالم هستی تا با انسان در وجود آشتی نکند، با او در معرفت‌آشنایی نمی‌دهد و پیام اصلی هستی را به زبان نمی‌آورد.**** راز آشنایی در وجود، عمل به نُرم‌های نفس‌الامری است. این عمل همان عبادت حق است. عبودیت نسبت به

* باید که جمله جان شوی // تا لایق جانان شوی.

** ان الکافرون الا فی غرور (ملک: ۲۰).

*** وَ مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْقُبُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَ نِدَاءَ صَمِّ بُكْمٍ عَمَى فَهَمْ لَا يَعْلَمُونَ: کافران کران و کورانی هستند که واقعیت‌نهایی را نمی‌فهمند و در ابهام بهیمیت به سر می‌برند. با آنکه سخن زیاد می‌گویند، اما حرفی راجع به حقیقت اصلی عالم برای گفتن ندارند (بقره: ۱۷۱).

**** مثل راسل که وجود خدا را مانند اسطوره‌ها محتمل می‌شمارد و به الحاد روی می‌آورد، درحالی‌که سهم مهمی در منطق جدید و ریاضی دارد (راسل، ۱۳۴۲، ص ۱۲۶).

***** تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي // گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش.

حق یعنی اینکه به مقتضای حقیقت معلوم عمل کنید تا حقیقت مجهول بر شما مکشوف شود (فیض، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۶۸).*

عالم با فضایل کار می‌کند نه با رذایل؛ با علم کار می‌کند نه با جهل؛ با عمل صالح نه طالح؛ با تعقل نه با عدم عقلانیت؛ با تفکر نه بی‌فکری؛ با تذکر نه غفلت؛ با اسلام، ایمان و انابه نه با کفر، تولی و تسویف؛ با عبودیت نه عصیان؛ با شکر و احسان نه اسائه و کفران. هستی به صبر سواری می‌دهد نه بی‌صبری. در یک کلام هستی با حق کار می‌کند نه با باطل. حقیقت غایبی مثل آهن رباست و ما اگر مس وجودمان را با عواملی که قرآن معرفی می‌کند، به آهن حق بدل سازیم، آهن ربای حقیقت ازلی به شدت ما را مجذوب کرده، واقعیت را بر ما مکشوف می‌سازد. آن عوامل همان مصادیق حق است؛ لذا می‌توانیم این روش را منطق حقانی بنامیم، در مقابل منطق گزاره‌ای یا منطق صدق و کذبی که مصداقی اندک از این منطق حق و باطلی گسترده و عمیق است. پس در این نوشتار مراد ما از منطق تعاریف متعارف از منطق نیست که غالباً با استدلال گره می‌خورد (موحد، ۱۳۸۴، ص ۹-۱۱)؛ بلکه یک روش عام عمیق و همه‌جانبه برای فهم حقیقت نهایی عالم هستی است. این منطق منحصر به فرد توسط علیم مطلق تنزیل شده است؛ لذا با منطق‌های بشری قابل قیاس نیست.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: باید پناهگاه تو «حقیقت» باشد؛ زیرا حق نیرومندترین یار و باطل ضعیف‌ترین کمک‌کار است (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۵۴۹). حُسن فضایل اقوی و سایل‌ند (همان، ص ۱۹۲). بهترین وسیلت نفس فضیلت است که مبتنی بر حقیقت است. هر کس قلت فضایل دارد، ضعف و سایل دارد (همان، ص ۶۳۰). عمل به حق علت اکتشاف واقعیت و توسل به باطل سبب اختفای نفس‌الامر خواهد شد. هماهنگی با حق به انسان شراب معرفت و فهم می‌نوشاند و همسویی با باطل انسان را گرفتار سراب وهم می‌نماید (همان، صص ۶۱۱ و ۶۲۰). رأس حکمت معیت با حق است (همان، ص ۳۷۶).

* من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم.

چه خصوصیاتی در انسان اساسی هست که سبب ادراک آیاتی می‌شود که آینه واقعیت‌اند؟ در این نوشتار به اختصار به بررسی منطق قرآنی می‌پردازیم. البته گوهر منطق را بررسی استدلال معتبر می‌شمارند (نبوی، ۱۳۸۴، ص ۳). اما قرآن منطقی بسیار فراتر و فربه‌تر از استدلال ارائه می‌دهد که دست هیچ فکر بشری بدان نمی‌رسد. استدلال سهم مهم، اما ناتمامی در فرایند فهم حقیقت عالم دارد و این اکتشاف عظیمی است که قلب مطهر نبی اکرم ﷺ بدان دست می‌یازد و در اختیار مؤمنان قرار می‌دهد.* عوامل حق برخی به دانش و ذهنیت مربوط می‌شود و دسته‌ای هم به گرایش، پذیرش، منش و کنش. قبل از پرداختن به این امور تذکر چند نکته مهم است.

نسبت هدایت و نفس‌الامر با علوم انسانی و طبیعی

مراد از نفس‌الامر مطلق عالم ثبوت و واقعیت (فیاضی و ملک‌زاده، ۱۳۹۲) است. هر چیزی که بتواند متعلق علم قرار گیرد، نفس‌الامر نام دارد، چه علم خدا و چه علم مخلوق، چه حصولی و چه حضوری؛ لکن معرفت به هر ثبوتی مطلوب اسلام نیست. توضیح اینکه در مذهب، معرفت به هر واقعیتی یا مطلوب نیست یا ممکن نیست. انبیا فیزیک و شیمی و ریاضیات و امثال آن را تدریس نمی‌کردند، بلکه وجهه همت آنها هدایت و سعادت انسان بود و در این زمینه معرفت مطلوب به انسان و مبدأ و معاد ضروری می‌نمود و چون معرفت مطلوب مبدأ و معاد و انسان بدون وحی آسمانی میسر نبود و حجیت کافی و تمام نداشت (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) (اسرا: ۱۵). «رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نسا: ۱۶۵)).

آنها به مباحث نبوت و امامت هم می‌پرداختند؛ لذا همت اصلی انبیا متوجه غایت

* استدلال مشترک میان عقل و شیطنت است لذا شیاطین هم مسلح به استدلال هستند و صرف استدلال کفایت نمی‌کند. وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِن أَعْطَتْهُمْ إِنْكُمْ لَمُشْرِكُونَ (انعام: ۱۲۱).

نهایی خلقت انسان و شناخت مبدأ و منتهای جهان برای خوشبخت‌شدن انسان بود و علوم طبیعی و علوم انسانی رایج مورد نظر آنها نبود؛ زیرا دست‌کم بدین دلیل که ضرورتی در امر هدایت بشر نداشت. بنابراین واقعیت مطلوب مذهب و دین شناخت کلیات مفید هستی و مطالب اساسی مثل انسان‌شناسی، خداشناسی و فرجام‌شناسی و معرفت به نبوت و امامت با اسلوب قرآنی است که ما از همه تعبیر به هدایت می‌کنیم (یس: ۲۰-۲۴). هدایت هدف مطلوب دین و مذهب است و شناخت این هدایت با روش فلسفی یا علمی متعارف یا حتی عرفانی معروف امکان‌پذیر نیست، بلکه با منطق و روشی قرآنی دست‌یافتنی است.

انسانی که اهل هدایت نیست، خویشتن را نمی‌شناسد و جایگاه خود را در نظام عالم نمی‌فهمد. در این صورت هر اطلاعاتی هم که داشته باشد، چون در جایگاه خود قرار نمی‌گیرد، در مجموع حکم جهل را دارد (امیرالمؤمنین، ۱۴۱۰، ص ۶۴۴، ص ۲۳۳).^{*} کسی که مبدأ و منتهای جهان و انسان را نمی‌داند، مسلماً در تحلیل و فهم وضعیت فعلی و وسط جهان هم به بیراهه می‌رود (ابراهیم: ۳ / لقمان: ۱۱ / شوری: ۱۸).^{**} بنابراین نسبت هدایت و کشف نفس‌الامر این است که نفس‌الامر اصلی جهان خدا و آخرت و رسالت است که در پرتو هدایت الهی با منطق قرآنی مکشوف می‌شود (یس: ۲۰-۲۵ / طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱۷، ص ۷۷). اگر این هدایت نباشد، علوم دیگر در جایگاه خود قرار نمی‌گیرند و بزرگ‌تر از آنکه هستند، به نظر می‌آیند یا در اموری که ربطی به آنها ندارد، دخالت می‌کنند یا ظن و خرص و تخمین را علم و تحقیق می‌پندارند (انعام: ۱۱۶ / یونس: ۳۶ و ۶۶ / نجم: ۲۸). یا ظاهر عالم را با باطن آن اشتباه می‌گیرند (روم: ۷) و احساس استغنا از علوم انبیا را دارند و به علوم خود اکتفا کرده، مست و مغرور می‌شوند (غافر: ۸۳) و در سرزمین اموات به علوم مرده می‌پردازند (فاطر: ۲۲) و در جهت خلاف هدایت و سعادت خود گام بر می‌دارند و به بدبختی و گمراهی روی می‌آورند (طه: ۱۲۳) و در خواب و خیال

* من جهل قدره جهل کل قدر. لاتجهل نفسک فان الجاهل معرفه نفسه جاهل بکل شیء.

** أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يَمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (شوری: ۱۸).

خود چنین می‌پندارند که چقدر اهل هدایت هستند و چه کارهای نیکی انجام می‌دهند (کهف: ۱۰۴)؛ درحالی‌که تحت ولایت شیطان در گمراهی دور و خسران مبین صرفاً به اتلاف عمر مشغول‌اند (اعراف: ۳۰ / زخرف / ۳۷-۴۰).

یک معلول و یک مخلوق وقتی ارتباطش با خالق و علت درک نشود، به‌طورکلی با سوء فهم و توهم و سفاهت، تصور و تلقی می‌شود و هرگز در جایگاه حقیقی خود درک و دریافت نمی‌شود. در فلسفه و عرفان دوره اسلامی وجود معلول رقیقه علت یا شأن علت است و هویت مستقلی در عالم اعیان ندارد. اگر مستقل دیده شود، جز توهم چیز دیگری نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص ۱۷۱-۱۷۲) و تمام نسبت‌ها به هم می‌ریزد و تمام اطلاعات به‌گونه‌ای به جهل‌ها تبدیل می‌شوند یا حتی به جهل پیچیده و توهم سنگین‌تری تحول می‌یابند و جهل مرکب ضخیمی می‌سازند و شخص را به‌کلی از حقیقت دور می‌سازند.

البته علوم تجربی با متدولوژی ویژه خود می‌توانند به واقعیت مطلوب خویش برسند- چنان‌که می‌بینیم رسیده‌اند- اما نمی‌توانند به واقعیت مطلوب دین و علوم متناسب با دین و جایگاه واقعی خود در هندسه معارف بشری و نظام حکیمانه عالم دست یابند؛ زیرا روش‌های تجربی برای هدف خودش کارایی دارد نه برای هر هدفی. هر مسیری به هر مقصدی منتهی نمی‌گردد. هر معلولی علت خاص و مسانخ خودش را می‌طلبد. هدف علم جدید تسلط بر طبیعت است نه معرفت مذهب و خدا- البته این هدف از بیرون علم بر آن تحمیل شده؛ لذا یکی از معضلات معرفتی ما از رنسانس تا کنون تعارض علم و دین و تعارض فلسفه و دین در کلام جدید و فلسفه دین است که هنوز هم به قوت خود باقی است. علوم تجربی با مشاهده و فرضیه و آزمون به اکتشافاتی دست می‌یابند و دست به تسخیر طبیعت از طریق تکنولوژی می‌یازند؛ لکن علوم تجربی و انسانی چون منطق قرآنی را برای فهم هدایت حقیقی انسانی طی نمی‌کنند، به مقصد قرآنی هم در باب معرفت انسان و جهان توفیق نمی‌یابند و چه بسا به انکار و تکذیب آن پردازند؛ لذا به جای خدا و خلقت، طبیعت می‌گذارند و علوم انسانی با جهت الحادی تولید می‌کنند.

دستاورد منطق قرآن به‌ویژه در جایی مشخص می‌شود که فردی نمی‌تواند به خدا اعتراض کند که من بسیار تدبر و تحقیق کردم، اما نتوانستم به معرفت مطلوب قرآن و صحت ادعاهای آن دست یابم؛ زیرا از منظر قرآن محال است کسی تعقل کند، اما به حقیقت مطلوب مذهب دست نیابد* (یونس: ۹۹-۱۰۱/ طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۱۲۸)؛ لکن تعقل ذهنی در صورتی نتایج مثبتی دارد که تعقل راستین باشد و موانعی وجودی (کنشی، منشی و گرایشی) نداشته باشد و قرآن به این موانع معرفتی اشارتی بلیغ دارد. از منظر قرآن هر تفکری تعقل نیست. چه بسا متفکری که ملعون باشد (مدثر: ۱۸-۲۶)؛ زیرا شیطان هم تعریف و احتجاج می‌کند و به دوستان خود استدلال الهام می‌کند (انعام: ۱۲۱)**؛ لکن عقلانیت در قرآن مساوی تعریف و استدلال (موضوع منطق) نیست. هرچند این دو از شئون برجسته عقلانیت است، لکن با نکرا و شیطنت مشترک است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۱).

قرآن می‌گوید خدا ستمگران را هدایت نمی‌کند و بر قلب افراد متکبر و جبار مهر می‌نهد، پس نخواهند فهمید (اعراف: ۱۴۶/ لقمان: ۳۲/ عنکبوت: ۴۹/ انعام: ۱۱۰)؛ چراکه فهم واقعیت مقصود قرآن در صورتی رخ می‌نماید که سراسر هستی انسان حقانی شود نه تنها ذهن او. ذهن سفینه بزرگی در دریای وجود انسان است. به سمت و سویی روان می‌شود که شرایط حاکم بر کل دریا اقتضا دارد؛ لذا ذنوب مذهبی مانع معرفت مطلوب می‌شوند، هرچند مانع از اصل معرفت تجربی و علوم انسانی رایج نمی‌گردند، هرچند مانع از درک جایگاه و شرایط شایسته این علوم در نظام عالم می‌شوند؛ لذا روح حاکم بر اجسام آن علوم جریانی الحادی و ولایتی شیطانی است؛ چراکه خدا دستگاه معرفتی مؤمنان و ملحدان هر دو را امدادسانی می‌کند و کسی از عطای پروردگار محروم

* وَ لَوْ شَاءَ رَبِّي لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (يونس: ۹۹).
 وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (يونس: ۱۰۰).
 قُلْ أَنْظِرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا تَعْنَى الْآيَاتِ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (يونس: ۱۰۱). آیات و نذر در غیر مؤمن اثر ندارد و تنها کسانی پلیدی بی‌ایمانی را در جان می‌پذیرند که عقلانیت نمی‌ورزند.
 ** إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ (انعام: ۱۲۱).

نمی‌ماند (اسرا: ۲۰)*؛ لکن این علوم دیگر سعادت اخروی و سلامت دنیوی را تأمین نمی‌کنند؛ لذا فیلسوف ملحد (هیوم)، جامعه‌شناس ملحد (دورکیم)، روان‌شناس ملحد (فروید)، فیزیکدان ملحد (هوکینگ)، زیست‌شناس ملحد (داو کینز) و حتی عارف (ریاضت‌کش) ملحد (بودا) امری پارادوکسیکال نیست؛ اما از منظر قرآن و مذهب جعفری عاقل و متعقل ملحد ترکیبی متناقض است. البته نتایج الحادی از دل آن علوم بر نمی‌آیند، بلکه ولایت شیطانی حاکم بر روح آن متفکر به‌گونه‌ای خود را در علم او ظاهر می‌سازند و این نتایج در علوم انسانی بیشتر از علوم تجربی است؛ زیرا موضوع آن انسان پیچیده و اسرارآمیز است که فرصت دخالت شیاطین را بیشتر و عمیق‌تر می‌کند.

فردی که طهارت ندارد، شیطان در او شریک است و این شرک در تمام وجود او سریان و جریان می‌یابد، از جمله در ادراکات نظری و علمی او. تفکری که در ضمن تذکر نیست، مثل قطاری است که راننده آن شیطان است. این داستان معرفت و منطق انسان برای کشف صحیح جهان در قرآن است.

علوم یا زنده است یا مرده. علم سکولار به چند دلیل علم مرده است: یکی اینکه مطالب غیرعلمی را علم می‌پندارد (نجم: ۲۸). دیگر اینکه علم او در فرض صحت یک جسم بی‌روح بوده، در مسیر تکامل حقیقی او قرار نمی‌گیرد (غافر: ۸۳). به تعبیر قرآن علم ظاهری بوده، از باطن دنیا که آخرت است، غفلت می‌ورزد (روم: ۷). در پوسته گیر کرده به هسته نمی‌رسد (زمر: ۹). مَبْلَغ علم آنها تنها علوم دنیوی است. دنیا منتهای ادراک نظری و اهتمام عملی آنهاست (نجم: ۲۹-۳۰). حیات و هستی ملک به ملکوت است و توجه به خدا و آخرت از طریق نبوت معنای دنیاست (یس: ۸۳). آخرت معنای دنیاست و تمرکز بر دنیا بدون آخرت یعنی چسبیدن به لفظ و اسم و غافل شدن از معنا و مسمأ. این داستان علوم غافل از خداست؛ لذا متفکران ملحد شواهد یا فرضیه‌هایی را که تصور می‌کنند به الحاد مدد می‌رساند، از نظر روانی بهتر می‌پذیرند و ادله‌ای که وجود خدا را تأیید می‌کنند، تضعیف و تخریب می‌کنند؛ یعنی گرایش، منش و روش

* كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (اسراء: ۲۰).

الحادی آنها در علوم و پیش‌فرض‌های فلسفی آنها سرایت می‌کند. به تعبیر بهتر فلسفه مطلق آنها در فلسفه علم آنان اثر می‌گذارد و فلسفه علم آنها در علم آنها تحول ایجاد می‌کند. تأثیر دین و منطق دین در فلسفه مطلق بسیار بالا و قدرتمند است و بالطبع و بالتبع در فلسفه علم و نفس علم دخالت می‌کند.

اصولاً قرآن کافر را زنده نمی‌داند (یس: ۷۰ / فاطر: ۲۲)، بلکه کر و کور و خالی از شعور (بقره: ۱۷۱) و مدفون در قبر می‌خواند که مانند مردگان متعارف قادر به شنیدن نیست و گوش سنگین و ناشنوایی دارد (انعام: ۲۵ / اسرا: ۴۶ / کهف: ۵۷ / لقمان: ۷ / فاطر: ۲۲). فرد انسان، جامعه و تاریخی که اهل ذکر و ایمان و عقل آزاد نیست، قبرستان بزرگی است و علوم آنها هم علوم قبرستانی خواهد بود. بی‌شک فرهنگ و تمدنی که واقعاً ایمانی باشد با حالت الحادی فرق جدی دارد. به نظر می‌رسد این فرق بیشتر در ذات علوم تجربی نیست، بلکه در عوامل خارجی الحادی یا ایمانی است که بر آن تحمیل می‌شود، مثل هدف و غایت و جایگاه و ارزش و اعتبار آن در کل معارف بشری. گرایش الحادی علوم طبیعی را حاکم بر فلسفه و عرفان و دین می‌کنند؛ اما گرایش ایمانی علوم تجربی را تابع علوم وحیانی و عقلانی و عرفانی می‌دانند؛ زیرا علوم تجربی به پوسته می‌پردازد، اما این علوم به هسته می‌پردازند، مگر اینکه الحادی شوند که دیگر هرگز به اعماق عالم نمی‌رسند؛ زیرا اصولاً از منظر قرآن کافران جز در غرور نیستند و هرگز معرفت حقیقی ندارند؛ نه هسته حقیقت را می‌بینند نه می‌شنوند و نه می‌فهمند و نه می‌توانند بگویند. علم تجربی آنها هم دردی را دوا نمی‌کند درد سرشت و سرگذشت و سرنوشت انسان را.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا* ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا (کهف: ۱۰۳-۱۰۶). إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (ملک: ۲۰). صُمْ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (بقره: ۱۸). وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمْ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (بقره: ۱۷۱). آنها همیشه در ظاهر و لفظ عالم هستی متوقف

می‌شوند و به باطن و معنای آن نمی‌رسند. چقدر قرآن حکیم این مطلب را زیبا در آیات فراوانی بیان کرده است.

عوامل دانشی کشف واقعیت

اسباب اکتشاف یا نظری هستند یا عملی. ابتدا به بعد نظری اشارت می‌شود. در اینجا تفکر (اعراف: ۱۸۴/ روم: ۲۱/ زمر: ۴۲/ جاثیه: ۱۳)، تدبر (نسا: ۸۲/ مؤمنون: ۲۳/ محمد: ۲۴)، تفقه (انعام: ۶۵ و ۹۸) و توسم (= تفتن) (حجر: ۷۵) را با تعقل یکسان محسوب می‌کنیم، هرچند تفاوت‌های ظریفی دارند.

عقل، تعقل و کشف واقعیت: تعقل با هستی هماهنگی دارد و حق است؛ زیرا عقل و لب رسول حق و نماینده خدا در انسان است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۶/ آمدی، ۱۴۱۰، ص ۲۷)؛ لذا هر کس تعقل کند، بی‌شک برخی وجوه واقعیت را کشف می‌کند. «شأن عقل ادراک نفس‌الامر و مناسبات مصادیق آن در حد طاقت بشری است»؛ اما تعقل در شرایط ویژه‌ای امکان وقوع و اثرگذاری دارد. اگر ساحت‌های دیگر انسان عقل را به اسارت گیرند یا بی‌اثر سازند، دیگر تعقل راستین میسر نیست (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۸۱۹). هرچند اشکال انحرافی تفکر مثل تعمق* امکان‌پذیر است، راه به حقیقت نهایی نمی‌برد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۹۲)، هرچند پیشرفت‌هایی در سطوح ظاهری دارد. در قرآن از تعبیر صاحبان مغز هم استفاده شده است. تنها کسانی که مغز دارند، مغز عالم هستی را درک می‌کنند (یوسف: ۱۱۱/ ص: ۴۳/ زمر: ۲۱/ غافر: ۵۴).

مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان مغز نشانه‌هایی است (لآیَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ) (آل‌عمران: ۱۹۰). راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا

* فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ وَ لَمْ يَزِدْ إِلَّا غُرْفًا فِي الْعَمْرَاتِ وَ لَمْ تَنْحَسِرْ عَنْهُ فَتَنَةٌ إِلَّا غَشِيَتْهُ أُخْرَى وَ انْخَرَقَ دِينُهُ فَهُوَ يَهْوِي فِي أَمْرِ مَرِيحٍ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲/ ۳۹۲) تعمق از ارکان کفر است، اما تعقل اساس ایمان است.

روان‌اند، با آنچه به مردم سود می‌رساند و آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن، زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، برای گروهی که تعقل می‌کنند، واقعاً نشانه‌هایی وجود دارد (لَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) (بقره: ۱۶۴/ مشابه آن نحل: ۶۷/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۹۶).

کسانی که تعقل نمی‌کنند، نه حق را می‌فهمند و نه حق را می‌شنوند و نه حق را می‌گویند. نسبت به حقیقت گنگ‌اند؛ چون بیان واقعیت فرع بر درک واقعیت است. وجودی که ظرف واقعیت نیست، ذهن و زبان واقعیت هم نخواهد بود. کسی که خبر ندارد از چه خبر دهد؟

و برخی از آنان کسانی‌اند که به تو گوش فرا می‌دهند. آیا تو گرها را شنوا خواهی کرد، هر چند تعقل نکنند؟ (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ) (یونس: ۴۲). مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم، چیز] نمی‌شنود، بانگ می‌زند. [آری] کرد، لال‌اند، کورند [و] تعقل نمی‌کنند (صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (بقره: ۱۷۱/ قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۵). عدم تعقل، علت نشیندن ندای واقعیت است.

هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و [خدا] بر کسانی که تعقل نمی‌کنند، پلیدی (شک و کفر) را قرار می‌دهد (وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (یونس: ۱۰۰/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۲۷). خدا پلیدی شک و کفر را بر کسانی می‌نهد که تعقل نمی‌کنند.

علم و کشف واقعیت: یکی از عوامل درک واقعیت، علم است. جاهل نمی‌تواند ظرایف و وجه معقول آیات الهی را بفهمد؛ چون اطلاعات کافی برای تحلیل و تبیین مسائل ندارد؛ مثلاً کسی که متفکران بشری را می‌شناسد و با آثار فیلسوفان، عارفان، دانشمندان تجربی و هنرمندان ادبی آشناست و تاریخ ماقبل و مابعد اسلام را می‌داند، می‌فهمد که حضرت محمد ﷺ نابغه و متفکر بشری نیست، بلکه کتابش معجزه الهی و خودش رسول خداست؛ اما انسان بی‌خبر تحلیل و توجیه علمی و تاریخی را نمی‌فهمد؛

لذا چه بسا منکر حق شود.

قطعاً ما ادله و آیات را برای گروهی که می‌دانند به تفصیل بیان کرده‌ایم (قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (انعام: ۹۷/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۹۰). این گونه ما آیات را برای انجمنی که می‌دانند و اهل علم هستند، به بسط تمام تفصیل می‌دهیم (اعراف: ۳۲). این گونه آیات را گوناگون بیان می‌کنیم تا مبدا بگویند تو درس خوانده‌ای و تا اینکه آن را برای گروهی که می‌دانند روشن سازیم (كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (انعام: ۱۰۵). این مثل‌ها را می‌زنیم و جز علما تعقل نمی‌کنند (عنکبوت: ۴۳/ رک: توبه: ۱۱/ یونس: ۵/ فصلت: ۳/ فاطر: ۲۸).

تذکر و کشف واقعیت: از مفاهیم بس بنیادین قرآن کریم ذکر و تذکر است. کسی که اهل ذکر نیست، اصولاً زنده نیست و جزو اموات است. به‌ویژه بعد از ایمان اولیه مسئله ذکر بسیار مهم است؛ چراکه از نظر قرآن فردی که کثیرالذکر نیست، همراه و هم‌نشین شیاطین است و افکار او وسوسه‌های شیطانی است. اما تذکر به معنای بیداری و بصیرت است. جهان به صد زبان با انسان راز و رمز می‌گوید. تنها کافی است خواب نباشیم. فقدان ذکر و تذکر مایه کوری، تاریکی و باریکی راه است.

آنچه را در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما پدید آورد، بی‌تردید در این برای مردمی که متذکر می‌شوند، نشانه‌ای است (لَا يَأْتِيَهُمْ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ) (نحل: ۱۳/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲، ص ۲۱۶). و راه راست پروردگارت همین است. ما آیات را برای گروهی که متذکر می‌شوند، به تفصیل بیان نموده‌ایم (وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ) (انعام: ۱۲۶). همان کسانی که چشمان‌شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن [حق] را نداشتند (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَفِيدُونَ سَمْعًا) (کهف: ۱۰۱). مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (طه: ۱۲۴).

هدایت و کشف واقعیت: هدایت به مراتبی از واقعیت سبب کشف درجات دیگری می‌شود. «و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۶/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۹۱).

کسانی که به جای هدی از هوی پیروی کنند، گرفتار عمی می‌شوند و وقتی هدایت بارز را نمی‌پذیرند- زیرا رشد از غی آشکار شده است (بقره: ۲۵۶)، در چنبره ضلالت و ظلمت بزرگ‌تر یا ظریف‌تری گرفتار می‌آیند؛ چون به هدایت اولیه و روشن ظلم می‌کنند و ظلم با عالم هماهنگ نیست. ظلم باطل است و باطل پشتیبان ندارد. ثمره ظلم وجودی توهم تصویری و تفسیری است. عالم را عوضی می‌فهمند؛ یعنی در واقع می‌وهم‌اند. بی‌شک وهم نظری سوار بر ظلم عملی است.

«پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه بدون هدایت الهی از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند: فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۵۰). كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آل‌عمران: ۸۶/ محض نمونه، رک: بقره: ۲۵۸ و ۲۶۴/ مائده: ۵۱ و ۶۷/ انعام: ۱۴۴/ توبه: ۱۹ و ۱۰۹/ یونس: ۳۵/ نحل: ۱۰۷).

یقین و کشف واقعیت: برخی بنا را بر تشکیک و مناقشه می‌گذارند و صرفاً در پی مقاصد خود هستند به روش خود. وقتی انسان نخواهد به برخی مراتب واقعیت یقین بورزد و جوه و طبقاتی از واقعیت بر او مخفی می‌ماند؛ یعنی اگر کسی طالب یقین‌ورزی باشد، آیات کافی برای معرفت مطلوب وجود دارد. به‌ویژه یقین باعث می‌شود انسان به درجات بلندی مثل عصمت و امامت برسد. «افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟ کسانی که پیش از اینان بودند، مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند. دل‌هاشان به هم می‌ماند. ما نشانه‌ها را برای گروهی که یقین می‌ورزند، نیک روشن گردانیده‌ایم: قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (بقره: ۱۱۸/ طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۱، ص ۲۳۵). «این [کتاب] برای مردم، بینش‌بخش و برای قومی که یقین می‌ورزند، رهنمود و رحمتی است: هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه: ۲۰). «و در آفرینش خودتان و آنچه از جنبنده پراکنده می‌گرداند، برای مردمی که یقین می‌ورزند، نشانه‌هایی است: آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه: ۴). «و چون شکیبایی کردند و به آیات ما

یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده: ۲۴).

عوامل غیردانشی کشف واقعیت

چنان‌که در مقدمه گذشت، عوامل عینی و عملی در کسب معرفت نقش مهمی دارند. شاید بتوان آنها را به گرایشی، پذیرشی، منشی و کنشی دسته‌بندی کرد. البته ممکن است همپوشانی داشته باشند. این صرفاً یک طبقه‌بندی برای برجسته‌سازی و توضیح بهتر این عوامل است.

عوامل گرایشی

سؤال، اراده و کشف واقعیت: پرسشگران و جستجوگران حقایقی را می‌فهمند؛ اما آنان که درد طلب ندارند، نمی‌توانند بفهمند. اراده شرط درجاتی از معرفت است. برخی آیات را کسانی می‌فهمند که بخواهند بفهمند. کسی که طالب حقیقت نباشد، چه بسا بدیهی‌ترین بدیهیات بر او پنهان بماند.

«به‌راستی برای جویندگان حقیقت آیات و ادله‌ای وجود دارد: لَقَدْ كَانَ... آیاتٌ لِّلسَّائِلِينَ (یوسف: ۷/ مکارم، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۲۱). سائل را با درستی مران (ضحی: ۱۰) - چون من خدا سائل به‌ویژه سائل معرفت و یقین را رد نمی‌کنم، تو هم چنین نکن - و اوست که شب و روز را پیاپی مقرر داشت تا هر که خواهد بیدار شود یا سپاس دارد (لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكَرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا) (فرقان: ۶۲). لذا انسان وقتی کراهت دارد و نمی‌خواهد زیر بار حقیقت رود، شبهه می‌تراشد. اراده شهوانی او شبهه نظری تولید می‌کند.

انسان می‌خواهد در آینده عمر که فراروی اوست، آزاد باشد، به هرچه خواهد پردازد. می‌پرسد: «روز رستاخیز چه وقت است؟» (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ

أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (قیامت: ۵-۶). چون نسبت به حقیقت کراحت دارد، هرچند حقیقت روشن است، اما به پیامبر خدا که عقل کل و مجسمه حکمت است، نسبت جنون می‌دهد (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (مؤمنون: ۷۰).
خوف و کشف واقعیت: خوف و خشیت از عظمت حیرت‌انگیز نظام عالم و احتمال سوء عاقبت از منظر عقلی انسان را به بیداری، تحقیق و کشف واقعیت سوق می‌دهد. البته خشیت منجر به اکتساب علم می‌شود و هم معلول علم است. چون تنها علما از خدا خشیت دارند (فاطر: ۲۸). چنین خوف و خشیتی مصداق حق و با قانون کائنات هماهنگ است.

«تذکر بده اگر سودمند باشد، به‌زودی کسی که خشیت دارد، متذکر و بیدار می‌شود و بدبخت‌ترین مردم از تذکر و هشیاری اجتناب می‌ورزد (سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى) (اعلی: ۹-۱۱/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۹۹). «به‌راستی در آن نشانه‌ای است برای هر که از عذاب آخرت ترس دارد (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ) (هود: ۱۰۳). «بی‌شک در آن عبرتی است برای کسی که بترسد: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّمَنْ يَخْشَى» (نازعات: ۲۶). «و در نوشتار آن (تورات) هدایتی برای خداترسان بود: وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى ... لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ»* (اعراف: ۱۵۴).

هدایت یعنی متناسب با واقعیت حرکت کردن و جاهل نمی‌تواند حرکات مناسب داشته باشد؛ لذا کسی که خشیت ندارد، بخشی از اکتشاف واقعیت را از دست می‌دهد.

تقوا و کشف واقعیت: تقوا ساحت‌های هستی انسان را با نفس‌الامر پیوند می‌زند و وجود منسجم با واقعیت می‌سازد؛ لذا خدا با متقین است و کسانی که خدا با آنهاست، بیراهه نمی‌روند، بلکه مقصد قصوی و ایدئال‌اعلی را به دست می‌آورند.

«حقاً در آمد و رفت شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده، برای مردمی که تقوا دارند، دلایلی است: إِنَّ فِي ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ» (یونس: ۶/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۱، ص ۶۲). «از خدا پروا کنید تا خدا برای شما نوری پدید آورد که در پرتو آن گام

* راغب اصفهانی؛ ۱۴۱۲، ص ۳۶۶ (الرَّهْبَةُ وَ الرَّهْبُ: مخافة مع تحرز و اضطراب).

بردارید: اتَّقُوا اللَّهَ... يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (حدید: ۲۸). «اگر متقی باشید خدا به شما تشخیص [حق از باطل] می‌دهد: إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹).

انابه* و **کشف واقعیت**: انابه یعنی رجوع به حق که نوعی هماهنگی با هستی است. جوش خوردن با حقیقت است؛ لذا از اوصاف انبیا و مؤمنان است. پس هر کس منیب باشد، به علت هماهنگی او با عالم از حیث وجودشناختی تصور و تفسیر او هم از حیث معرفت‌شناختی با عالم هماهنگ می‌شود؛ یعنی وجوهی از واقعیت را می‌فهمد که فرد غیرمنیب از درک آن عاجز است.

مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست و زمین را گسترديم و در آن لنگرها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جُفت دل‌انگیز رویانیدیم تا برای هر عبد منیبی بینش‌افزا و هشباری‌آفرین باشد (تَبْصِرَةٌ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ) (ق: ۶-۸). «قطعاً در این برای هر عبد منیبی آیتی است: إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ» (سبا: ۹/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۶۰).

منیب مهتدی است، چنان‌که مؤمن مهتدی است. تابع منیب باشید. منیب به مقصد رسیده و حامل پیام پیامبران است. کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند: «چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده است؟» بگو: «درحقیقت خداست که هر کس را بخواهد، بی‌راه می‌گذارد و هر کس را که انابه کند، به سوی خود راه می‌نماید» (وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ) (رعد: ۲۷). «از سبیل کسی تبعیت کن که به سوی من انابه می‌کند: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أُنَابَ إِلَيَّ» (لقمان: ۱۵).

عوامل پذیرشی (اسلام، ایمان، عبودیت، ولایت)

ایمان و کشف واقعیت: شاید هیچ موضوعی مثل ایمان در قرآن مورد تکیه و تأکید شدید و فراوان قرار نگرفته باشد. در مسیحیت می‌گویند ایمان بی‌اور تا بفهمی. در

* الْإِنَابَةُ: الرجوعُ إِلَى اللَّهِ بِالتَّوْبَةِ (ابن‌منظور؛ ۱۴۱۴ق؛ ج ۱، ص ۷۷۴).

فرهنگ فلسفی و کلامی ما این امر را نادرست می‌دانند؛ اما از آیات استظهار و استنباط می‌گردد که قرآن ایمان را از فاکتورهای فهم جهان می‌داند. مسلماً آیات و شواهد فراوانی* وجود دارد که انسان بدون ایمان به درک آنها توفیق نمی‌یابد. به نظر می‌رسد مهم هم نباشد که اسباب این ایمان‌آوری چه باشد. صرف ایمان‌آوردن انسان را هدایت می‌کند و هدایت منطبق بر شاهراه حقیقت است. بزرگ‌ترین هدیه خدا به یک انسان هدایت او به صراط مستقیم است. هر کس به صراط مستقیم هدایت نیابد که منطبق بر واقعیت نهانی و نهایی است، از مصادیق مغضوب‌علیهم یا ضالین خواهد بود؛ زیرا انبیا، شهدا، صالحان و صدیقان کسانی‌اند که از نعمت صراط مستقیم متنعم شده و مورد رحمت ویژه خدای متعال هستند. آنها هم رفیقان خوبی برای هم هستند و هم برای جهان؛ زیرا از قوانین جهانی و الهی اطاعت می‌کنند و بهترین بندگان خدا هستند. خوب بندگی می‌کنند؛ لذا تابندگی پیدا می‌کنند و منور به نور هدایت الهی می‌شوند. آیات فراوانی بر پیوند وثیق میان ایمان و علم و معرفت دلالت دارند. خدا به مؤمن نور هدایت و معرفت راستین می‌بخشد.

«هر کس ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند: مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تغابن: ۱۱ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۸۰ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۳۰۳). «ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا خدا رحمت خویش را دو بار بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری پدید آورد که در پرتو آن گام بردارید و شما را ببخشد که خدا آمرزگاری است مهربان: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حدید: ۲۸). «آیا ندیده‌اند که ما شب را قرار داده‌ایم تا در آن بیاسایند و روز را روشنی‌بخش [گردانیدیم]؟ قطعاً در این آیات و ادله‌ای وجود دارد برای مردمی که ایمان می‌آورند: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نمل: ۸۶). «و

* محض نمونه علاوه بر آیات مورد استشهاد در متن، رک: زمزم: ۵۲/ عنکبوت: ۲۴ و ۴۴/ حجر: ۷۷/ بقره: ۲۴۸؛ آل‌عمران: ۴۹/ شعرا: ۸، ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۰/ کهف: ۱۳.

درحقیقت ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش، روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی که ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است: وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف: ۵۲). «و اگر [این کتاب را] قرآنی غیرعربی گردانیده بودیم، قطعاً می‌گفتند: "چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده، کتابی غیرعربی و [مخاطبِ آن] عرب زبان" بگو: این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن بر ایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِى آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت: ۴۴).

اسلام و کشف واقعیت: اسلام و تسلیم سبب رشد و هدایت به نجات نهایی است. هدایت و رشد منطبق بر فضیلت و واقعیت است. تسلیم‌شدن در مقابل حقیقت مصداق حق بوده و با آهنگ هستی هماهنگی تام دارد.

۱۸۳

پیش

قرآن، منطق، انسان و اکتشاف نفس‌النار
نهان

«هر کس مسلم شود، بی‌شک به رشد و هدایت دست می‌یابد: فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» (آل‌عمران: ۲۰/ مکارم، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۷۶/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۲۲). فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (جن: ۱۴). «این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارتی است، بر تو نازل کردیم: هُدًى... لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹). «بگو: آن را روح‌القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است: هُدًى... لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۱۰۲).

سمع و کشف واقعیت: در یک تفسیر گوش شنوا داشتن و به همان حقیقت معلوم پایبندشدن انسان را به سمت و سوی صراط سعادت و علم هدایت می‌برد. قرآن می‌فرماید برای کسانی که گوش شنوا دارند، آیاتی قابل درک است که ناشنویان از اکتشاف آن محروم‌اند؛ اما در تفسیری دیگر از برخی آیات بر می‌آید که ظاهراً اگر انسان سخن رسولان را به سائقه فطرت بدون تحقیق عقلی بشنود، هدایت شده نجات می‌یابد؛ زیرا قرآن شنیدن را تقسیم تعقل کردن قرار داده و از عوامل رستگاری شمرده

است «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۹، ص ۳۵۳).

«و از آیات او خفتن شما در شب و روز و جستجوی شما در پی داده‌های بیش از نیازتان است، بی‌گمان در آن برای مردمی که گوش می‌سپارند، آیت‌هاست: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» (روم: ۲۳). مشابه بخش آخر آیه در قرآن تکرار شده است (یونس: ۶۷ / نحل: ۶۵).

تبیت و کشف واقعیت: تبیت از هدی عامل کشف واقعیت است. اتباع هوی سبب ضلالت و اختفای واقعیت و فروغلتیدن در وادی مشقت است. البته در این آیه شریفه به نظر می‌رسد تنها کسانی واقعیت‌نهایی را می‌فهمند و به علم حقیقی دست می‌یابند که از هدایت آسمانی بهره ببرند، وگرنه مکاتب بشری درباره هدایت راستین اعجمی و اجنبی هستند و در تفسیر انسان و جهان راه به جایی نمی‌برند. مذاهب بشری انسان را به ضلالت و زحمت می‌اندازند؛ زیرا حدس محدود بشری‌اند و مبتنی بر هوی نه علم مطلق الهی و عین هدی. چون تنها هدایت همان هدایت آسمانی است، پس هرگونه مراجعه به غیر آن محض ضلالت است و عین هواپرستی نه حقجویی. به‌جز انبیا و امامان و شیعیان راستین آنها نوری و هدایتی در کار نیست (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۹۵).

در داستان آدم، خدا فرمود: همگی از بهشت فرود آید، درحالی‌که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است، پس اگر برای شما از جانب من هدایتی رسد، هر کس از هدایت‌م پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت (فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى) (طه: ۱۲۳ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۶۳). پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند (فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (قصص: ۵۰). علم و هدایت صرفاً آسمانی است و بقیه وسوسه‌های شیطانی است: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ اتَّبِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي

جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۲۰). «قُلْ أُنذِرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ انْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَ أَمَرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۷۱).

عبودیت و کشف واقعیت: عامل بی‌نهایت مهم کشف واقعیت عبودیت است. عبد کسی است که نظام حق عالم را به رسمیت می‌شناسد و منطبق با قوانین آن عمل می‌کند. عبودیت به هماهنگی کامل با نفس‌الامر می‌انجامد و به کشف کامل واقعیت در حد وسع عابد منجر می‌شود؛ لذا پیامبران اول عبد هستند و بعد نبی و رسول می‌شوند. شاید بتوان گفت که همه عوامل دیگر تحت این عامل قرار می‌گیرند؛ زیرا عبد از قواعد نظام عالم پیروی می‌کند و نظام عالم حق است و همه عوامل دیگر که برشمردیم، مصداق حق است؛ لذا عبد با عبودیت به نهایت معرفت ممکن دست می‌یازد. منظور مطلق عبادت است، چه عام چه خاص؛ لذا در روایت قدسی آمده است مال را به مؤمن و کافر می‌دهم، اما علم* را فقط به مؤمن و محبوب می‌دهم. علم حقیقی که به نهان نفس‌الامر نفوذ می‌یابد به کافران و طاغیان اعطا نمی‌شود.

«در این البته رسیدن [به حقیقت] است برای عابدان: إِنْ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» (انبیا: ۱۰۶). «پروردگارت را عبادت کن تا به یقین برسی: وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۹/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۵۲). «البته در این، آیت، مایه بصیرت و بیدارسازی برای عبد اهل انابه وجود دارد: إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ» (سبا: ۹/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۶۰). تَبَصَّرَةٌ وَ ذِكْرِي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (قاف: ۸).

زیرا یقین و معرفت راستین با عبودیت و هماهنگی تمام‌عیار با عالم هستی به دست می‌آید. کافران جز در غرور و فریب نیستند [و از حقیقت عالم بی‌خبرند] (ملک: ۲۰).

ولایت و کشف واقعیت: خدا دوستان خود را مدیریت و سرپرستی می‌کند و آنها را از ظلمت نظری، خلقی، عملی و انگیزه‌ای بیرون می‌برد. این همان ربوبیت خاص

* علوم مشترک میان مؤمن و کافر علم حقیقی نیست و یا علمی ظاهری است که حکم جهل را دارد. فرقی بین جهل و علمی که از دنیا تجاوز نمی‌کند، نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۱۵۷ ذیل آیه ۷ روم).

مؤمنان است که رحمت رحیمیه خداست. اگر خدا و اولیای الهی ولی انسان باشند، چه بسا نظریات پیچیده چنان شفاف شوند که بدیهی به نظر آیند؛ اما اگر شیاطین اولیای انسان باشند، چه بسا بدیهیات اولیه که به نظریات پیچیده تبدیل گردند؛ چنان‌که در دنیای غرب عموماً و در میان شکاکان و سوفسطائیان خصوصاً چنین اتفاقاتی افتاده است. البته در هر انسانی اتفاق می‌افتد و بستگی به درجات ایمان و ولایت دارد و شرق و غرب ندارد؛ اما در غرب تجلی اجتماعی و عمومی ویژه‌ای یافته است.

خداوند سرپرست و دوست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اولیای آنها طاغوت‌اند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) (بقره: ۲۵۷/ طبری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۵)؛ چراکه خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، ولی کافران را سرپرستی نیست (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) (شوری: ۹/ نجم: ۲۳/ محمد: ۱۱/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸، ص ۲۳۰).

البته کافران اولیایی دارند، اما از جنس شیاطین که جز علیه کافر کار نمی‌کنند و بد بدیلی هستند، لذا دوست و سرپرست حقیقی نیستند. «ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند: اَنَا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۲۷). آیا او (ابلیس) و نسلش را به جای من سرپرست خود می‌گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگراند (بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (کهف: ۵۰).

اعتصام بالله و کشف واقعیت: هر کس به ريسمان الهی دست آویزد و به دین خدا تمسک جوید، شاهراه حقیقت را خواهد یافت؛ اما اگر کسی در میان متدینان متولد شده، به دین خدا پشت کند، مسلماً گرفتار شبهات و ظلمات می‌گردد؛ چون همنشین شیاطین شده است. «هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است: وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران: ۱۰۱/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۲/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۶۵).

عنایت خدا و کشف واقعیت: گاهی ممکن است خداوند عنایت ویژه‌ای به بنده

داشته باشد و او را برای نبوت، رسالت یا امامت یا تبلیغ دین برگزیند. در این صورت او را هدایت می‌کند و هدایت مبتنی بر علم و کشف واقعیت است. کسی که در صراط مستقیم است، جاهل به متن واقعیت و مغز عالم هستی نیست.* هدایت در پرتو نور علم به واقعیت است که از ظلم، ظلمت و ضلالت می‌رهاند و انسان را به مقصد اعلی می‌رساند؛ لذا عنایت حق تعالی یکی از عوامل اکتشاف نفس‌الامر است. کسی که بی‌بهره باشد و جوهری از واقعیت بر او پنهان می‌ماند. البته این گزینش الهی بی‌مناسبت نیست و حتماً حکمتی دارد و شامل هر کسی نخواهد شد. «سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بازگشت و هدایت کرد: *ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَاهُ*» (طه: ۱۲۲/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۵۵).

عوامل کنشی و منشی (صبر، شکر و احسان)

فضیلت مصداق حقیقت و منطبق بر واقعیت است. صبر، شکر و احسان از فضایل برجسته اخلاقی هستند که صاحب و فاعل خود را به اکتشاف نفس‌الامر رهبری می‌کنند؛ چراکه به شدت با واقعیت هماهنگی و همسویی دارند.

صبر و کشف واقعیت: برخی آیات و ادله را تنها کسانی می‌فهمند که اهل صبر فراوان هستند؛ زیرا صبر** هستی انسان را با نظام کائنات و نفس‌الامر هماهنگ می‌کند؛ چون صبر حق است و از بطلان ابعادی از وجود انسان جلوگیری می‌کند؛ لذا افراد صبار (بسیار صبور) فهمی دارند که انسان جزوع (بسیار گلایه‌کننده) ندارد. جزع و فزع خلاف نظام نفس‌الامر است و به اکتشاف نفس‌الامر آسیب بسیار می‌زند؛ لذا واژه صبر و مشتقات آن در قرآن فراوان به کار رفته است و از اوصاف بزرگ انبیا و مؤمنان است و در کلمات معصومان صبر رأس ایمان و منشأ حیات آن ذکر شده و هر کس ایمان ندارد، حیات و نجاتی ندارد و از ادراک بسیاری از آیات محروم می‌ماند. «آیا ندیده‌ای

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست (حافظ)
** دست‌کم حدود پنجاه آیه در باب صبر وجود دارد.

که کشتی‌ها به نعمت خدا در دریا روان می‌گردند تا برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این برای هر صبار سپاسگزاری، نشانه‌هاست: *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ* (لقمان: ۳۱ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۷). بخش آخر آیه که درک ادله نظری را به صبر عملی نسبت می‌دهد، دقیقاً در چند آیه دیگر هم آمده است (ابراهیم: ۵ / سبأ: ۱۹ / شوری: ۳۳). در آیاتی آمده که خدا دوستدار صابران و همراه آنهاست. مسلماً هر کس محبوب و مصاحب خدا باشد، از علم حقیقی به واقعیت غایبی محروم نمی‌ماند (بقره: ۱۵۳ / آل‌عمران: ۱۴۶ / انفال: ۴۶). مهم‌تر اینکه صبر و یقین دو عامل اساسی برای بهره‌مندی از مقام امامت شمرده شده است (سجده: ۲۴ / طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۶۶).

شکر و کشف واقعیت: قرآن می‌فرماید بعضی از آیات برای شاکر یا شکور قابل فهم است. انسان کفور و کافر نعمت راه به تاریکی و تاریکی می‌برد؛ زیرا کفران نعمت ظلم است و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند. ظلم راه به تاریکی و گمراهی می‌برد. کفران خلاف جریان نظام عالم حرکت کردن است. ناهماهنگی با عالم به توهم و اختفای واقعیت می‌کشاند. نظام عالم حق است، شکر حق است و با آهنگ عالم هماهنگ است و به هدایت که منطبق بر حقیقت است، منجر می‌شود؛ اما کفران باطل است و سر از گمراهی که منطبق بر خطا و خیانت است، در می‌آورد.

«و زمین پاک گیاهش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن که ناپاک است، جز اندک و بی‌فایده بر نمی‌آید. این گونه آیات را برای گروهی که شکر می‌گزارند، گونه‌گون بیان می‌کنیم: *كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ*» (اعراف: ۵۸ / طبری، ۱۴۱۲، ج ۸، ص ۱۵۰). قرآن در چند مورد فرموده است: «بی‌شک در آن آیاتی است برای هر صبار شکوری» (ابراهیم: ۵ / سبأ: ۱۹ / لقمان: ۳۱ / شوری: ۳۳).

احسان و کشف واقعیت: احسان هم به معنای مطلق نیکی کردن و هم به معنای انجام امور مندوب و مستحب در قرآن آمده است. احسان با نفس‌الامر هماهنگ است؛ لذا محسن را به نفوذ در نفس‌الامر توفیق می‌دهد. امور حسن و زیبا محسن را به حسن مطلق (خدا) می‌برد که هسته اصلی واقعیت است. احسان در معنا عام خودش شامل تمام اعمال خیر می‌شود؛ لذا با عوامل دیگر همپوشانی دارد. محسن هدایت‌یافته است و

شاهراه حقیقت نهایی را می‌بیند. محسن محبوب خدا و خدا در معیت اوست. «این است آیات کتاب حکیم، برای نیکوکاران هدایت و رحمتی است، کسانی که نماز برپا می‌دارند، زکات می‌دهند و ایشان‌اند که به آخرت یقین دارند، آنان‌اند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشان‌اند که رستگاران‌اند: ... هُدًی و رحمةً لِّلْمُحْسِنِينَ» (لقمان: ۱-۵/ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۲۰۹). «خدا البته با محسنان است: إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹). «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۱۹۵).

نتیجه‌گیری

۱. هر عالم و اندیشمندی برای فهم واقعیت به منطقی اعتقاد می‌ورزد؛ چراکه برای فهمیدن اسبابی است و هر سببی مرتبط با تفهم نیست و چه بسا مزاحم بوده، به توهم بکشاند. عبور از منطق قیاسی مطلق به ترکیبی از منطق استقرایی و قیاسی و جمع عمل و اندیشه توسط فرانسویس بیکن منجر به تحولات عظیم در علوم عالم گشت و انسان قدیمی را به انسان مدرن مبدل ساخت. راز طلایی این تغییر و تفسیرهای جدید در تعویض منطق و روش‌شناسی بود.

۲. قرآن حکیم هم برای درک واقعیت مطلوب مذهب* منطقی پیشنهاد می‌کند که می‌توان آن را منطق حق و باطل نامید. هر امری که در ارتباط با انسان مصداق حق باشد و انسان بدان چنگ زند مایه و پایه اکتشاف نفس‌الامر خواهد شد. قرآن مصادیقی از حق را اعلام می‌نماید.

۳. اما علاوه بر عواملی ادراکی چونان لب و تعقل، تدبر، تفکر، تفقه، توسم، علم و یقین از عوامل غیر معرفتی مؤثر در معرفت مثل خوف و خشیت، تذکر، تقوا، اسلام، ایمان، انابه، احسان، اراده، سؤال، عبودیت، تبعیت، صبر، شکر، سمع، ولایت، اعتصام و هدایت نام می‌برد و تأکید می‌کند که برای فهم اصل واقعیت یا لایه‌هایی

* قرآن هر معرفتی را مطلوب نمی‌داند و چه بسا علمی که سبب ضلالت و نگون‌ساری شود (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقُّوا بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (غافر: ۸۳).

از آن چنین اسبابی بی‌شک اثرگذار هستند. در یک کلام قرآن منطق حق را به جای منطق صدق پیشنهاد می‌کند. منطق صدق بخشی کوچک از منطق حق بوده، فقط به حوزه تفکر می‌پردازد و در صورت فقدان برخی عوامل عظیم می‌ماند؛ اما منطق حق سراسر هستی انسان را از نظر دور نمی‌دارد و اندام‌های جوانحی و جوارحی را موظف به اموری می‌شمارد که باید بدان عامل یا متصف باشند تا انسان کاشف حقیقت گردد؛ لذا نه فقط افکار و اعتقادات نادرست که حتی اوصاف، اخلاق، احوال، عواطف، احساسات، اقوال و افعال باطل و ظلم‌آمیز هم سبب ظلمت، ضلالت و جهالت و شقاوت انسان می‌گردند.

۴. بنابراین ممکن است منطق‌دان و روش‌شناس بزرگی که در منطق و متدولوژی متعارف بشری نکته‌دان و باریک‌اندیش و متفکری مبتکر و حتی علامه‌ای ذوالفنون باشد، به مقصد والای مذهب دست نیابد؛ چراکه با منطق متعالی الهی و قرآنی آشنایی ندارد. اصولاً از راه نمی‌رود که به مقصود برسد، بلکه بی‌راهه می‌رود و بی‌راهه راه نیست تا اصولاً به مقصدی منتهی شود، بلکه تنها به پرتگاه سقوط می‌کشاند.

۵. اشاره به منطق متعالی، عمیق و گسترده اسلام برای فهم مطلوب واقعیت و تنبه بر مغایرت منطق مطلوب خالق علیم مطلق با مخلوق جهول محدود می‌تواند به شبهات بسیاری پاسخ دهد و ظلمات شک و کفر فراگیر را تبیین نماید؛ چراکه راه رشد از غی روشن شده است؛ لکن مشکل در منطق مواجهه با واقعیت است.

۶. علوم طبیعی و انسانی بشری بدون منطق قرآنی دستاوردهایی دارند؛ اما از ظواهر عالم عبور نمی‌کنند و به هسته هستی نمی‌رسند، بلکه علومی پوسته‌شناس‌اند. جایگاه این علوم در هندسه معارف بشری و وحیانی و ارزش و مقدار نفوذ و تأثیر آن بدون منطق قرآن مجهول می‌ماند و از نظر قرآن این علوم بدون هدایت انبیا مجموعاً حکم جهل دارند، هرچند به ظواهری دست یابند.

۷. قرآن می‌گوید محال است فردی منطق قرآنی را به کار بندد، اما واقعیت نهایی را با علم و یقین اکتشاف نکند. تنها کسانی که به لحاظ وجودشناختی خطاکارند و طغیان و تکبر می‌ورزند، از نظر معرفت‌شناختی گرفتار عمی و سردرگمی می‌گردند و در

اجتماع از جنبه زبان‌شناختی زبان به دروغ، اباطیل و یاوه می‌گشایند و همان توهمات ناشی از طغیان را تقریر و تبلیغ می‌کنند.

۸. مسئله منطق یک امر بی‌نهایت مهم و اثرگذار است و قرآن قول هزل نیست، بلکه قول فصل بوده و کاملاً بر اساس حکمت است. مراکز دانشگاهی و حوزوی معتقد و مؤمن به قرآن با این دیدگاه مسلماً به دستاوردهای دیگری در حوزه فرهنگ و تمدن دست می‌یابند. از منظر قرآن هرگز مؤمن و غیرمؤمن یکسان نیستند و بی‌شک علم، فلسفه، منطق، فرهنگ، تمدن و تاریخ یکسانی نخواهند داشت:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (يونس: ۱۷). سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۴۶). وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان: ۳۲). بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (عنكبوت: ۴۹). قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (انعام: ۹۷). قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (بقره: ۱۱۸). وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (ذاریات: ۲۰). وَ نَقَلَبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةً وَ نَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (انعام: ۱۱۰). مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (اعراف: ۱۸۶).

منابع و مأخذ

* قرآن حکیم.

١. آمدی تمیمی؛ غرر الحکم؛ تصحیح مهدی رجائی؛ قم: دارالکتاب الإسلامی، ١٤١٠ق.
٢. ابن منظور المصری، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ط الثالثه، بیروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٣. اصفهانی؛ راغب؛ المفردات فی غریب القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان الداودی؛ بیروت: دارالقلم، ١٤١٢ق.
٤. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ١٤١٦ق.
٥. راسل، برتراند؛ جهانی که من می‌شناسم؛ ترجمه روح‌الله عباسی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ١٣٤٢.
٦. شیخ مفید؛ الأمالی؛ تصحیح غفاری علی‌اکبر؛ قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
٧. طباطبائی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن (٢٠جلدی)؛ چ ٥، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ١٤١٧ق.
٨. — المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ٢، بیروت: مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، ١٣٩٠.
٩. طبرانی، سلیمان بن محمد؛ التفسیر الکبیر (تفسیر القرآن العظیم)، اردن: اربده، دارالکتاب الثقافی، ٢٠٠٨م.
١٠. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ چ ٣، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢.
١١. طبری، محمد بن جریر؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه، ١٤١٢ق.

۱۲. عبودیت عبدالرسول؛ درآمدی به نظام حکمت صدرایی؛ تهران: سمت و مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۳. عیاشی، محمود بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۱۴. فروغی محمد علی؛ سیر حکمت در اروپا؛ چ ۴، تهران: نشر البرز، ۱۳۸۳.
۱۵. فیاضی، غلامرضا، هادی ملکزاده و محمدجواد پاشایی؛ «چیستی معنا»، آیین حکمت؛ ش ۱۶، تابستان ۱۳۹۲.
۱۶. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ تصحیح موسوی جزائری؛ چ ۳، قم: دار الكتاب ۱۴۰۴ق.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح غفاری علی اکبر؛ تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۸. کازبی، پل کریس؛ روش های پژوهش در علوم رفتاری؛ ترجمه غلامرضا نفیسی و کامران گنجی؛ تهران: نشر آینده درخشان، ۱۳۸۹.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۲۰. موحد، ضیاء؛ درآمدی به منطق جدید؛ تهران: چ ۶، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۲۱. نبوی، لطف الله؛ مبانی منطق جدید؛ چ ۳، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۲. همپل، کارل گوستاو؛ فلسفه علوم طبیعی؛ ترجمه حسین معصومی؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
۲۳. هال، لوئیس و ویلیام هلزی؛ تاریخ و فلسفه علم؛ ترجمه عبدالحسین آذرننگ؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.